

به نام خدا

## خانه من زرد است، خزان می ریزد...

نمایشنامه‌ای در یک صحنه - نوشته پویا پیرحسینلو

پاییز، زمستان، بهار، تابستان و باز پاییز یک هزار و سیصد و نود و شش

## نقش ها:

### لایه اول (انسان - جهان واقعی)

نویسنده، کارگردان و بازی‌دهنده عروسک	ماری
باستان شناس / همسر ماری	جرج اسمیت
تهیه کننده نمایش	ریچارد
بازی دهنده عروسک (از سیاه‌پوش‌ها)	پی‌یر
بازی دهندگان عروسک	سیاه‌پوش‌ها

### لایه دوم (عروسک - جهان نمایش)

نقاش هلندی - ۳۵ تا ۳۷ ساله	ونسان ون گوگ
برادر کوچک‌تر ونسان - ۳۱ تا ۳۳ ساله	تئو (تئودوروس) ون گوگ
همسر تئو - ۲۶ تا ۲۸ ساله	یوهانا
نقاش فرانسوی - ۴۰ ساله	پل گوگن
روسپی / معشوقه ونسان	گابی
منتقد / دلال آثار هنری	توماس
پزشک بیمارستان سنت‌رمی	دکتر ری
پزشک و کلکسیون‌دار آثار هنری	دکتر گاشه
-	نوجوان ۱
-	نوجوان ۲
عروسک جرج اسمیت	جرج اسمیت (م)
عروسک ماری	ماری (م)
عروسک گیلگمش	گیلگمش (م)
عروسک انکیدو	انکیدو (م)

لایه سوم (سایه)

پهلوان اول داستان - نیمه خدا و نیمه انسان	گیلگمش /Gilgamesh/
پهلوان دوم داستان - دوست گیلگمش	انکیدو /Enkidu/
غول ماده که بر دروازه کوه پاس می‌دهد	گژدم‌زن
غول نر که بر دروازه وه پاس می‌دهد	گژدم‌مرد
خدای آفتاب	شمش /shamash/
کشتی بان اوت‌نایشتیم	اورشنی /Urshanabi/
زن دانای کوه آسمان	ساییتو /Siduri Sabitu/
مردی که زندگی را یافته (=نوح و خضر)	اون نایشتیم /Utnapishtim/
خدای مردگان	نرگال /Nergal/
-	کاهن
-	نگهبان

### پیشنهادهایی برای اجرا:

- انتخاب تکنیک اجرایی لایه دوم و لایه سوم بر عهده کارگردان است، به طور مثال می‌توان در لایه دوم از تکنیک ماریونت و یا بونراکو استفاده کرد و در لایه سوم از تکنیک سایه. در اینجا تاکید نویسنده در جهت متفاوت بودن و متمایز بودن سه لایه مختلف اجرا است.
- لایه دوم باید قابلیت ساخت و حرکت در هنگام اجرا توسط لایه اول (به خصوص شخص ماری) را داشته باشد.
- نباید از تعاملات معمول و حرف‌های عادی سیاه‌پوش‌ها که امکان نگارش آن در نمایشنامه وجود ندارد جلوگیری شود. روح زندگی (پشت صحنه یک اجرای عروسکی) باید به روشنی دیده شود.

### پیشنهادهایی برای صحنه:

معمولن در اجرای یک نمایش عروسکی، تماشاگر فقط نمایش نهایی و آنچه در صحنه می‌گذرد را می‌بیند، اما در این اجرا می‌بایست صحنه و پشت صحنه نمایش را همزمان روایت کرد. می‌بایست ورود و خروج‌های بازی‌دهندگان عروسک دیده شود. تمام تغییر صحنه‌ها و به خصوص نورپردازی (نورهای موضعی) و افکت‌هایی شامل باد و باران و برف باید به صورت اغراق شده در صحنه نمایان باشد.

در قسمت اول نمایش ماری بازی‌دهنده عروسک ونسان و پی‌یر بازی‌دهنده عروسک تئو است. در ادامه ماری بازی‌دهندگی عروسک خودش و پی‌یر بازی‌دهنده عروسک جرج نیز خواهند شد.

### سایر نکات:

- ونسان متقاطع حرف می‌زند. به همین دلیل برخی از جملات با تعداد زیادی نقطه (.) منقطع شده‌اند.
- تئو سعی می‌کند کتابی و مبادی آداب صحبت کند.

ونسان	خب حلش می کنیم. اگه اختلافی هم بوده.
گوگن	خیلی خوبه.
وینست	خیلی خوبه. سعی کن حلش کنی.
گوگن	می گم حلش می کنیم. ما. دو تایی.
ونسان	ما، ۲ تایی دیگه هیچ کاری انجام نمی دیم.
گوگن	گوگن. می خوای برگردی به تنهاییت؟ دوباره.
ونسان	به تو ربطی نداره من چی کار می کنم. تو می تونی به این زندگی کثافتت ادامه بدی. ولی به تنهایی.
گوگن	تو این سال ها کم از تنهایی زجر نکشیدیم.
ونسان	تو از تنهایی چی می فهمی؟ تو همیشه یک برادر احمق داشتی که کنارت باشه. برات پول بفرسته.
گوگن	ونسان گلدادن را به سمت گوگن پرت می کند.
ونسان	خفشو گوگن. تو حق نداری اسم تئو رو بیاری.
گوگن	خب این خیلی خوبه. خیلی خوبه. دیگه اسم هیچ کسی رو نمیارم، به خصوص اسم تورو.
	من ترجیح می دم تنها باشم. به کارم بچسبم تا اینکه وقتم رو با توی عوضی بگذروم.
	در ابتدا گوگن خونسرد صحبت می کند. و با خونسردی شروع به از بین بردن وسایل می کند. چند تابلو به اطراف پرت می کند و کم کم عصبانیت اش بیشتر می شود.
ونسان	بس کن گوگن
گوگن	بس نمی کنم.
ونسان	تو عوضی.... فکر کردی کی هستی؟
گوگن	یک نقاشم. یک نقاشی که آشغال نمی کشه. نقاشی که آدم ها حاضرین برای نقاشی هاش پول بدن. تو چی؟ هان؟ تو چی؟
	گوگن همین طور که فریاد می کشد در اتاق حرکت می کند و دیوانه وار تابلوهای نقاشی و نسان را به اطراف پرت می کند.
ونسان	بس کن. خونه ی من... گم شو برو بیرون.

وینست از عقب گوگن را می‌گیرد و او را به زمین  
می‌زند، با هم گلاویز می‌شوند.

گوگن یک چاقو ضامن دار در می‌آورد، روی  
ونسان می‌نشیند.

گوگن حماقت‌های تو انتها نداره. هان؟ باید یک درس خوب و حسابی بگیری. باید یک حرف‌هایی بالاخره  
تو گوشت بره. هان؟

گوگن گوش و نسان را می‌برد و از رویش بلند  
می‌شود.

ونسان فریاد می‌زند و به خودش می‌پیچید.

/سکوت/

تئوی عزیز، گوگن

من برخلاف میل و به اسرار تو به آرل آمدم، و به اسرار و نسان در خانه‌ی زردش ماندم. متأسفانه بار  
دیگر جنون وحشتناک و نسان عجیب تر و شدید تر از همیشه خودش را نشان داد. او امشب دست به  
کاری دیوانه وار زد، به خودش آسیب رساند و من را به شدت وحشت زده کرد. من به اجبار از خانه  
فرار کردم. شاید باورش سخت باشد اما تا صدها متر آن طرف تر از خانه باز هم احساس می‌کردم  
ونسان با چاقو و صورت خون آلودش در تعقیب من است.

لطفاً برای اینکه سر و سامانی به اوضاع بدهی هرچه سریع تر خودت را به آرل برسان. اینکه هر دو  
زنده‌ایم بهترین خبر است. ولی برای اینکه هر دو زنده بمانیم من به پاریس خواهم رفت و هرگز به  
این خانه‌ی زرد بر نخواهم گشت.

پل گوگن، ۲۳ دسامبر<sup>۱</sup>

صحنه متوقف می‌شود. ریچارد و اسمیت وارد  
صحنه می‌شوند.

ماری عروسک و نسان را به سمت آن‌ها می‌برد و  
تعظیم می‌کند، حرفی نمی‌زند.

ریچارد فوق العاده است.

جرج برای شروع، صحنه واقعا تاثیر گذاری هست.

<sup>۱</sup> ریتا ویلدگانز و هانس کاوفمان، دو کارشناس تاریخ هنر، در سال ۲۰۰۸ کتابی منتشر کردند به نام "گوش ون گوگ: پل گوگن و پیمان سکوت". آنها در حدود ۴۰۰ صفحه نتیجه ده سال پژوهش خود را بازگو کردند: بریده شدن گوش ون گوگ در واقع جنایتی بوده که به دست پل گوگن انجام گرفته است.

- ریچارد همه‌ی این صحنه کنار هم که چیده بشن، یک امپرسیون واقعی میشه.
- جرج صحنه‌ی رفتن تئو به آرن حذف شده؟
- ریچارد آره. فقط نامه‌ای هست که ونسان بعد از به هوش اومدن برای تئو می‌فرسته...
- ماری عروسک ونسان را به جرج نزدیک‌تر می‌کند، و در مقابل او دیالوگ می‌گوید.
- ونسان عزیز دلم. از این که به خاطر من به اینجا آمدی بی نهایت ناراحت شدم. بار دیگر اسباب زحمت تو شدم و این تکرار برای خودم بیش از تو آزار دهنده است. به هر حال هر اتفاقی که افتاد آسیبی به من نرسید. من نباید این کار را می‌کردم، می‌پذیرم. اما تو هم علتی ندارد که انقدر ناراحت باشی. همه چیز درست خواهد شد. قول می‌دهم.
- جرج اغراق شده می‌خندد. صحنه خلوت می‌شود.  
فقط ماری و جرج در صحنه باقی می‌مانند.
- جرج شماها فوق‌العاده اید.
- ماری جادوی عروسکه.
- جرج بالاخره اسم این جادوی جدید رو انتخاب کردی؟
- ماری هنوز نه. هنوز نمی‌دونم، به خیلی اسم‌ها دارم فکر می‌کنم ولی هنوز هیچ کدوم انگار اسم نهایی‌اش نیست.
- جرج به یاد شبی که ونسان رو تو آرن دیدیم. بزار شب پرستاره بر فراز رود رُن
- ماری شب پر ستاره بر فراز رود رُن و پیکر کوچک دو عاشق هیجان زده
- جرج دو عاشق هیجان زده
- ماری اسم خوبی، ولی نمی‌خواهم اون صحنه رو توی کار بزارم. نمی‌خواهم من و تو هم جزو این اجرا باشیم. نمی‌خواهم خودم، خودم رو بازی بدم.
- جرج سخت می‌گیری. الکی فلسفی‌اش می‌کنی.
- ماری الکی نیست. این زندگی منه. بیشتر طول عمرم رو دارم با این چیزهایی که تو بهشون می‌گی الکی، طی می‌کنم.
- جرج من اصلا حرفم این نبود. وگرنه خیلی هم خوبه.
- ماری چی خوبه؟ اینکه یک اسباب بازی هست که وقتی تو مثل همیشه نیستی من سرم بهش گرم باشه.

- جرج نه، این خوبه که من و تو حتی توی صحنه تأثر هم کنار هم باشیم.
- ماری به این نمی‌گن خوب. خوب این بود که تو همیشه در حال رفتن نبودی. تو واقعیت کنارم بودی.
- جرج این آخرین باریه که می‌رم.
- ماری همیشه آخرین باریه که می‌ری
- جرج ماری
- ماری ماری چی؟ حداقل نگو نگران حال منی. حداقل نگو هر روز ۲ ساعت راه میای سر تمرین که من و بیینی، چون نگران منی. بگو نگران عذاب وجدان خودتی. باید این همه راه بری اون ور دنیا به خاطر چهار تا سفال شکسته که چی ... واقعا ۱ درصد هم احتمال نداره بتونی بقیه لوح‌ها رو پیدا بکنی، حالا پیدا هم بکنی. که چی؟
- جرج مهم پیدا کردنش نیست، مهم تلاشیه که من باید بکنم.
- ماری مهم کنار من بودن نیست؟
- جرج من اگر صبح تا شب پیش تو باشم که دیگه جرج اسمیت نیستم. این کار و سختی‌هاش یک بخشی از هویت من و توئه.
- ماری انتخاب توئه. یک انتخاب واجب تر از من
- جرج تو خودت کم سرت گرمه؟
- ماری این‌ها سرگرمی نیست. این‌ها کار نیست. این‌ها نبودن توئه.
- جرج ماری؛
- ماری ماری چی؟ تو که آخرش هر کاری که دلت بخواد می‌کنی.
- جرج من کاری که تو نخوای رو نمی‌کنم.
- ماری داری می‌کنی.
- جرج اولین اجرایی که بری روی صحنه، من کنارتم.
- ماری اجرای چی جرج؟ تو که باشی من هیچ اجرایی نمیرم.
- جرج چشم‌هات رو روی هم میزاری، چشم‌هات رو باز می‌کنی، من برگشتم.
- نمایش عروسکی (لایه ۲) بلافاصله بعد از دیالوگ جرج شروع می‌شود.



گابی چشم‌هام رو روی هم می‌زارم، چشم‌هام رو باز می‌کنم و دیگه هیچ وقت نمی‌بینمت و نسان. هیچ وقت.

ونسان چرا؟

گابی چرا نه؟ چرا باید چیزی بین ما باشه.

ونسان چون. من دوست دارم.

بهت می‌گم. می‌گم بیا پیش من زندگی کن. با هم باشیم. تو می‌گی دیگه هم‌رو نبینیم؟

گابی من نمی‌تونم با تو باشم. تو چرا نمی‌خوای بفهمی؟ این شغل منه.

ونسان من کاری. به شغلت ندارم.

گابی مگه تو دیونه‌ای اخه.

ونسان آره، من دیونه‌ام. همه شهر مگه نمی‌گن؟

گابی ولی من نمی‌تونم با یک دیونه مو سرخ باشم. به جز زمان‌های که پولش رو می‌ده. اون هم یک نوبت. مثل همه. نه بیشتر.

تتو رنگ‌هایی که خواسته بودی را برایت فرستادم و کاغذ. پولی در دستم نبود. وضعیت از آن چیزی که فکر می‌کنی بد تر است. هفته پیش نمایشگاهی که فکر می‌کردیم معجزه‌ای خواهد داشت بی هیچ رونقی به پایان رسید.

البته خبر خوب اینکه چند نفر درباره کارهای تو از من پرسیدند. و من امیدوارم به زودی یکی از کارهایت فروش برود.

من و یوهانا تصمیم‌مان را گرفته‌ایم. به زودی ازدواج خواهیم کرد. روز بزرگی برای ما خواهد شد و دوست‌داریم تو هم کنارمان باشی.

برادرت - تتو

ونسان از گابی نقاش می‌کند.

گابی تقریباً ۸۰ نفر امضا کردن.

ونسان که من دیوانه‌ام؟

گابی که خطرناکی

- ونسان      به سمت خونه که می‌اومدم. بچه‌ها دنبالم کردن. با سنگ زدند.
- گابی      اشکالی نداره.
- ونسان      اشکال داره. اشکال داره که این طور فکر می‌کنن.
- گابی      اون‌ها مثل تو فکر نمی‌کنن. براشون یک جور بازیه.
- ونسان      من دوستشون دارم. همیشه سعی کردم یک کاری بکنم براشون. چه اون زمانی که می‌رفتم توی دل معدن زغال سنگ و زخم کارگرهای معدن رو می‌بستم، چه الانی که دارم نقاشی می‌کنم.
- گابی      ولی انگار مردم خیلی هم به آدم‌هایی که دوستشون داشته باشن احتیاج ندارن.
- ونسان      برای من فرقی نمی‌کنه. من کار خودمم رو می‌کنم.
- گابی      اون‌ها هرکسی که یک کم عجیب باشه رو اذیت می‌کنن. مثل من. مثل تو.
- ونسان      آره تو راست می‌گی. اون‌ها من رو اذیت می‌کنن چون عجیبم. ولی خودت چی؟ تو هم حاضر نیستی من رو قبول کنی.
- اون‌ها من رو اذیت می‌کنن چون پیپ می‌کشم و مشروب می‌خورم.
- ولی تو چی؟
- این همه هوشیاری شماها جز اینکه مایه بدبختی من باشه، چیز دیگه‌ای نیست.
- ماری      گابی لازم نیست اونجا بمونه، به سمت ونسان حرکت کنه.
- ونسان      اون‌ها من رو اذیت می‌کنن چون پیپ می‌کشم و مشروب می‌خورم.
- ولی تو چی؟
- ماری      خیلی نرم تر. انگار داره میره که چیز مهمی به ونسان بگه.
- ونسان      اون‌ها من رو اذیت می‌کنن چون پیپ می‌کشم و مشروب می‌خورم.
- ولی تو چی؟

این همه هوشیاری شماها جز اینکه مایه بدبختی من باشه، چیز دیگه‌ای نیست.

*ریچارد سرش را به نشانه مخالفت تکان میدهد*

ونسان

اون‌ها من رو اذیت می‌کنن چون پیپ می‌کشم و مشروب می‌خورم.

ولی تو چی؟

این همه هوشیاری شماها جز اینکه مایه بدبختی من باشه، چیز دیگه‌ای نیست.

گابی

چرا کسی که مایه بدبختی توئه باید باهات بیاد زیر یک سقف.

ونسان

این بدبختی تموم میشه. اگر تو بیای. بیای و تو خونه‌ی زرد با من زندگی کنی. همه چیز عوض میشه. از هم مراقبت می‌کنیم. یک خونه‌ی گرم وسط یک شهر سرد، همه‌ی شهر رو گرم می‌کنه.

گابی

من جز غم برای تو هیچی ندارم.

وینست

تو حرف‌های خودت رو می‌زنی. از من هم کاری ساخته نیست.

*وینسنت حرکت می‌کند. بر می‌گردد رو به گابی*

می‌دونی گابی. تو این فکر که بدون هیچ مخفی کاری، نقش آدم دیوانه رو بپذیرم. دیوانه‌ی تنها.

*همزمان با این قسمت، اسمیت در حال نوشتن و*

*خواندن نامه است.*

ماری

هنوز صحنه گابی و ونسان جای کار داره. چند دقیقه استراحت کنید ادامه می‌دیم.

سیاهپوش

خانم ماری. نامه دارید.

ماری

خیلی ممنون.

*ماریو نامه را باز می‌کند. قبیل از پایان یافتن نامه*

*(خوانش اسمیت) ماری نامه را می‌بندد و آماده*

*ادامه اجرا می‌شود.*

اسمیت

ماریای عزیزم، لوح‌ها را پیدا کردم. انگار که معجزه‌ای در کار باشد. هزاران کیلومتر آمدم و در میان تلی از خاک چیزی را یافتم که اگر نگویم هزاران سال، لا اقل صدها سال است که انسان‌های بسیاری دیده‌اند و نیافته‌اند.

می‌ترسم. می‌ترسم چیزی از دستم دور مانده باشد و حماسه باز هم نا تمام بماند.

خواندنش را شروع کرده‌ام. در مجموع ۱۲ لوح است. همان طور که تصور می‌کردم قهرمان حماسه گیلگمش است، نیمی خدا و نیمی انسان، و در کنارش پهلوانی به اسم انکیدو. می‌دانم شاید شوق

شنیدن این‌ها را نداشته باشی و بیشتر غرق در جهان و نسان و تئو باشی و التهاب روزهای پایینی  
تمرینت را داشته باشی. ولی باز هم کار هر لوح که به پایان برسد، منتش را برایت می‌فرستم. گیلگمش  
بی‌تاب زنده شدن است.

تو را خواهم دید.

تو را خواهم بوسید.

جرج

گابی	اینکه دوست داشتن نیست
ونسان	تو هیچ معنی‌ای از دوست داشتن رو می‌فهمی
گابی	تو من رو دوست داری؟
ونسان	من تو رو دوست دارم.
گابی	اینکه دوست داشتن نیست.
ونسان	من تو رو دوست دارم. هر طوری که هستی. هر طوری که می‌خوای باشی. هر طوری که بقیه دربارت فکر می‌کنن. و این دوست داشتنه.
گابی	من هم می‌تونم تو رو دوست داشته باشم، ولی می‌فهمم که این دوست داشتن به نفع هیچ کدوم از ما نیست. همینه که ترجیح می‌دم همچنان گابی باشم و تو مشتری‌ای که هر چند وقت یک بار می‌ای و بهش سر می‌زنی و می‌بوسیش و می‌ری. می‌ری. و یه روز می‌ری برای همیشه.
	یک مرد غریبه که دهنش طعم رنگ‌ها رو می‌ده.
	شیرینی زرد. تندی آبی. تلخی سیاه. بزار گابی فقط به سیاه فکر کنه. تا همیشه.
	ونسان شروع به خوردن رنگ می‌کنه.
ونسان	من فقط رنگ زرد می‌خورم که دیگه طعم سیاهی ندارم.
گابی	نکن و نسان.
ونسان	به تو ربطی نداره.
گابی	بس کن و نسان.
ونسان	به تو ربطی نداره.

ونسان شروع به فریاد زدن می‌کند. همه جا را به هم می‌ریزد. تمام اتاق انگار زیر رو می‌شود. / همه‌ی شماها مثل هم‌اید / همه‌ی شماها / کی حق این تصمیم‌ها رو به شماها داده / کی گفته که می‌تونید هر موقع می‌خواهید بیاید و هر موقع که خواستید برید.

گابی تلاش می‌کند دست‌های ونسان را بگیرد. گابی به سمتی پرت می‌شود. ونسان می‌ترسد به سمتش می‌رود. چند لحظه سکوت. ونسان آرام‌تر شده است.

ونسان من تصمیم‌ام رو گرفتم. باید برم. می‌رم تیمارستان. چند وقت بمونم. فکر می‌کنم برای من بهتره. فکر می‌کنم برای همه بهتره.

نباید تکرار بشه. اتفاق‌هایی که اون شب افتاد. اتفاق‌های امروز.

گابی نوبت تو تموم شده. برو ونسان

تئو نرو ونسان. چرا می‌خوای همچین کاری بکنی؟

ونسان می‌ترسم باز هم اون اتفاق‌ها تکرار بشه.

تئو تو حق نداری فقط از سمت خودت تصمیم بگیری.

ونسان این یک تصمیم خودخواهانه نیست.

تئو چرا هست. بیا با من و یوهانا برگرد پاریس. یک مدت پیش ما باشی بهتر میشی.

وینست من خطرناکم تئو. ممکنه به خودم، یا حتی شماها آسیب بزنم.

تئو تو برای ما خطرناک نیستی.

ونسان قول می‌دم تئو. قول می‌دم که خیلی زود خوب خوب بشم و پیام بپشتون.

دکتر ری در حال تراشیدن ریش است.





گیلگمش	وای که خدایان بزرگ آهنگ بلایی کرده‌اند.
انکیدو	چرا؟
	چرا طرح فنای مرا می‌ریزند رفیق؟
جرج	بر خلاف میل قبلی‌ام شاید کار چند روزی بیشتر طول بکشد.
ماری	برخلاف میل قبلی‌ام متن را دست کاری کردم، و این بار خودم و خودت را اضافه کردم.
جرج	الان که برایت نامه می‌نویسم درست ترجمه لوح هفتم به پایان رسید.
ماری	الان که برایت نامه می‌نویسم درست عروسک تو کامل شد. و عروسک خودم.
جرج	نکند که کابوس انکیدو حقیقت باشد.
ماری	نکند که این‌ها بی ربط به ونسان باشد. و فقط وصله‌ای باشد به خاطر دلتنگی تو
جرج	فکرهایی دارم. شاید روش ترجمه‌ام را عوض کنم. شب‌ها کار می‌کنم و روزها می‌خوابم.
ماری	فکرهایی دارم. اسمش را همان می‌گذرارم که تو گفته بودی. شب پرستاره بر فراز رود رن.
جرج	شاید باور نکنی. ولی تمام دیشب به کار تو فکر می‌کردم. شب پر ستاره بر فراز رود رن و پیکر کوچک دو عاشق هیجان زده
ماری	شاید باور نکنی. شبیه جن زده‌ها کار را نگه داشتم و صحنه را اضافه کردم. ونسان از تیمارستان مرخص می‌شود و آخرین تصویرش از شهر آرن را می‌کشد. تصویر شب پرستاره، من و تو. پیکر کوچک دو عاشق هیجان زده.
	<i>ونسان در حال کشیدن تصویر ماری و جرج در برابر رود رن است.</i>
ماری (م)	کار تأثر می‌کنم. تاحالا تأثرهای نخی دیدی؟
ونسان	ماریونت؟
ماری (م)	آره
ونسان	نه
ماری (م)	در عوض این نقاشی، من هم یک روزی توی یکی از کارهام عروسک تو رو می‌سازم.
وینستت	من رو یادت می‌مونه؟



- ماری (م) نقاش مو قرمز یک گوش! آره یادم می‌مونه.
- جرج (م) چی بلایی سر گوشت اومده؟
- ونسان تو حالت جنون بودم انگار. یک حمله عصبی. گوشم رو بریدمش.
- ماری (م) واقعن؟
- ونسان واقعن.
- جرج (م) یک حمله‌ی عصبی که هر موقع ممکنه تکرار بشه؟
- ونسنت تقریبا تمومه. می‌تونین ببینین اش.
- ماری (م) چه قدر عجیب شده. فکر می‌کردم چهره من و جرج کامل مشخصه.
- ونسان این رنگ‌هان که باید کامل مشخص باشن.
- ماری (م) آره، ولی خب چه نیازی بود ما اینجا وایستیم.
- ونسان رنگ شماها نماد زندگیه. در ظاهر چندتا خط با کارتکه. ولی این بودن شماهاست که داره به این رود و این آسمان روح می‌ده.
- ماری آسمان پرستاره شب - زیر نور یک چراغ گاز. و همه چیز عجیب. به خصوص رنگ‌ها
- ونسان آسمان به رنگ زرد، آب به رنگ آبی، زمین رنگ بنفش مایل به ارغوانی سیر و شهر آبی و ارغوانی. چراغ گاز زرد و انعکاس نور از رنگ قهوه‌ای مایل به زرد به رنگ سبز برنزی. آسمان کبودفام دب اکبر به رنگ سبز و صورتی درخشان، زردی نسبتن کم در تقابل با رنگ طلایی تند چراغ گاز.
- جرج (م) و البته پیکر کوچک دو عاشق هیجان زده، در پیش تابلو.
- ماری (م) من تا همیشه نگهش می‌دارم.
- تئو ونسان عزیزم همراه این نامه کمی پول هم برایت فرستادم. ۷ لوله، همان رنگ‌هایی که خواسته بودی را هم برایت فرستادم. می‌دانم تیمارستان خوب نبود، اما قطعن خیلی هم بد نبود. فکر کن همان خانه‌ی زرد بود. فقط به رنگ خاکستری. و تو رنگ زرد تندش.
- پسر من و یوهانا به دنیا آمد. من و یوهانا انقدر تو را دوست داریم که اسمی جز ونسان برایش انتخاب نکنیم. و الان یک ونسان کوچک در خانه داریم.

با یکی از دوستانم که اتفاقن پزشک بسیار ماهری است صحبت کرده‌ام. خانه‌اش در اطراف پاریس است پر از مناظر عجیب و دوست داشتنی برای نقاشی. مرد عجیبی است. پزشکی ماهر که عاشق هنر و نقاشی است.

دیگر جای ماندن در این شهر نیست، تو می‌روی، من، یوهانا و ونسان کوچک هم به زودی به دیدارت می‌آییم.

تتو

ریچارد متن به خاطر داستان جذاب ونسان خیلی تاثیر گذاره. ولی الان که روی صحنه می‌بینی، فکر نمی‌کنی خیلی تخته؟

ماری نه به نظرم.

ریچارد چرا هست. هیچ آنتاگونیستی توی متن نیست، عجیبه که خودت رو اذیت نمی‌کنه. هیچ کنشی اتفاق نمیوفته، فقط داریم وقایع رو پشت سر هم می‌بینیم.

ماری این طور نیست. هر صحنه بازی خودش رو داره. مخاطب از لابه‌لای این بازی‌ها با متن مواجه می‌شه.

ریچارد بازی‌های نمایشی جای خودشون رو دارن. ولی درام باید به صورت مستقل کنش کافی داشته باشه.

ماری واقعن نمی‌فهمم چه طور نمی‌فهمی. آنتاگونیست ونسان تمام جهان اطرافشه. لحظه‌هایی که داره به مرگ نزدیک تر میشه ولی همچنان با تمام رویاهاش هزاران سال فاصله داره.

ریچارد خب ماری این خیلی خوبه. وقتی اجرات حرفی رو نمی‌گه، تو خودت وسط نمایش می‌ای و شروع می‌کنی این رو برای تماشاگرها تعریف می‌کنی. که خوب متوجه منظور نویسنده بشن.

ماری باشه. با تو بحث کردن بی فایده‌ترین کار دنیاست. روی متن کار می‌کنم. همزمان با تمرینات اصلاحات رو انجام می‌دم.

شاید باید یک قصه فرعی اضافه بشه که گره‌ای که تو می‌خوای رو داشته باشه.

گابی من با تو جایی نمی‌یام.

ونسان گفتم شاید ندیدنم حالت رو عوض کنه. گفتم تو شاید با مردم این شهر فرق داشته باشی. گفتم شاید بفهمی میشه کنار همدیگه خوشبخت تر بود تا تنها.

گابی      توی تنهایی میشه تنهایی درد کشید. کنار هم دردها مضاعف میشه. شادی‌ها نصف.

ونسان      این همه‌ی فرق من و توئه.

گابی      این همه‌ی جهانی که ما دو تا می‌بینیم. از زمینه تا آسمون.

ونسان      تتو با دکتر گاشه صحبت کرده. آدم خوبی. هنر رو می‌فهمه. نقاشی‌های من رو دوست داره.

گابی      این خیلی خوبه

ونسان      این خیلی خوب نیست. وقتی تو نیستی، هیچ چیز خیلی خوب نیست.

گابی      من نهایت مدل ۱۰ تا نقاشی‌ام. تو به طرح‌ها جدید تر نیاز داری.

ونسان      و یک طرح همیشگی. یک طرح که بشه همیشه کشیدش.

گابی      اون طرح خودته ونسان.

پرتره‌هایی که از خودت می‌کشی.

دکتر گاشه      خونه‌ای نزدیک به اینجا برات آماده کردم. ولی خوبه تا وقتی که بهتر بشی همین‌جا خونه‌ی من بمونی.

ونسان      من بهترم.

دکتر گاشه      هر چیزی که لازم داشتی می‌تونم به من بگی. و البته به دخترم. اون سعی می‌کنه مواظبت باشه. تا هر وقت که اینجا باشی برات غذا درست می‌کنه. غذای گرم و خوب حالت رو بهتر می‌کنه.

ونسان      من بهترم.

دکتر گاشه      تو می‌تونم خیلی بهتر باشی.

ونسان      من خیلی بهترم.

دکتر گاشه      این خیلی خوبه ونسان.

ونسان      گاهی فکر می‌کنم غم برای همیشه باقی خواهد ماند. و گاهی فکر می‌کنم من خواهم توانست. گاهی فکر می‌کنم که غم تمام وجودم را خواهد گرفت. و گاهی فکر می‌کنم از اول تمام رنگ‌ها را نقاشی خواهم کرد.

تتو، ممنون از همه‌ی مهربانی‌های همیشگی‌ت. بهترین خبر این روزهایم خبرهای تو و یوهانا و ونسان کوچولو است. هر بار که نامه‌ای از تو می‌رسد، انقدر خوشحال می‌شوم که فکر می‌کنم می‌شود همه

چیز را به خاطر این خوشحالی بزرگ درست کرد. جوری که از همیشه درست تر شود. تو و یاهانا، می‌توانید شور عشقی باشید که هیچ وقت ...

تو عزیزم. اینجا همه چیز خوب است. جز دکتر گاشه که گاهی فکر می‌کنم از من دیوانه‌تر است. امیدوارم این حس به خاطر تشدید جنون خودم نباشد. ۳ طرح جدید همراه با این نامه برایت می‌فرستم. امیدوارم که شاید لااقل یکی از طرح‌ها فروش رود و اندکی جبران هزینه‌هایی باشد که برای من می‌کنی.

برادرت - ونسان

فکر می‌کنم در نبود تو مشغولیت خوبی انتخاب کردم. اگرچه کار داشت به آخرها نزدیک می‌شد ولی دست کاری متن را باز شروع کردم. و این بار این عروسک تو در بین عروسک‌هاست که برایم یک هیجان جدید است. قرار بود فقط همان شب پر ستاره در کنار رن باشد ولی هرروز نبودنت، حضورت بیشتر شد. و الان که برایت می‌نویسم، تو و من در حال رقصیدنییم، بدون اینکه بفهمم ارتباط این صحنه‌ها با ونسان چیست.

ماری

من دست راستم را گره کردم در دست چپ تو. تو لبخند می‌زنی چون همیشه و من خنده روی لبانم خشکیده. دلم شور می‌زند انگار. شور دلتنگی.

کاش نرفته بودی جرج. کاش برگردی. کاش زودتر برگردی.

فکر می‌کنم در نبود تو، چه مشغولیت بدی انتخاب کردم. بین این عروسک‌ها حتی من و تو هم هستیم. کاش نبودیم. این برایم یک دل شوره جدید است. قبل از اینکه این نامه را بنویسیم عروسک تو شروع کرد با عروسک من رقصیدن. با یک لبخند همیشگی که داری. کاش عروسک تو را نساخته بودم.

دوست دارت - ماری

ونسان در حال نقاشی در وسط مزرعه است، دو

نوجوان مست اذیتش می‌کنند.

داری چی کار می‌کنی

نوجوان ۱

می‌بینید این گندم زار رو. می‌بینیدش؟ شماها می‌بینیدش؟

ونسان

ولی اینجا زمین ماست... باید بری بیرون.

نوجوان ۲

رنگ زرد لای خردلی تیره، با تاش‌های طلایی...

ویسنت

مگه با تو حرف نمیزنه

نوجوان ۱

اینجا مزرعه خدا است.

ونسان

- نوجوان ۲ تو نماینده خدایی
- ونسان وقتی جوون تر که بودم نماینده خدا بودم. من یک کشیش بودم. نه اینکه فقط مردم رو موعظه کنم، من پا به پای کارگرهای زغال سنگ کار می کردم. پا به پاشون درد می کشیدم.
- نوجوان ۱ هیچکس نمی تونه باور بکنه که یک دیوونه یک کشیش باشه.
- ونسان یک مزرعه گندم شبیه به این اونجا بود. همیشه دوست داشتم دوباره جایی شبیه به اونجا باشم و بتونم نقاشی کنم.
- نوجوان ۲ می فهمی؟ می گم اینجا مزرعه ماست.
- وینست چه قدر خوب که شماها مزرعه به این زیبایی دارید.
- نوجوان ۱ ما نداریم. بابای اون داره. و اون نمی خواد ریخت تو مو قرمز عوضی رو اینجا ببینه.
- نوجوان ۲ من نمی خوام ریخت تو مو قرمز عوضی رو اینجا ببینم.
- ونسان قرمز رو میشه بیشتر کرد، اما نباید طلایی و خردلی رو ندید. مخلوط طلایی، خردلی، اخرا و کمی قهوه ای روشن می تونه بافت واقعی اش رو درست بکنه.
- نوجوان ۱ با این می تونم یک گلوله بچپونم توی حلقه.
- ونسان اون نباید دست تو باشه.
- نوجوان ۲ بهتره الان راه بیوفتی و برای همیشه بری.
- ونسان بهتر نیست این رو کنار بزارید.
- ونسان گلوله شلیک می شود، تعداد زیادی کلاغ به آسمان می پرند. ونسان پهلویش را می گیرد، از زیر دستش خون می چکد، پاهایش را می کشد، تا خودش را به جایی برساند.
- گیلگمش بیاسای که پیشانی تو داغ است.
- جرج انکیدو آسود، و شیطانی به سراغ او آمد. دیو تب سر او را فرا گرفت.
- جرج جمله بالایی رای می گوید. درب نامه را می بندد. همین طور که قسمت اول را می خواند

نامه را به دست عروسک خودش می‌دهد.  
عروسک جرج قسمت دوم را می‌خواند. سپس  
نامه را به دست عروسک ماری می‌دهد. ماری  
قسمت سوم متن را می‌خواند. از این پس دیگر  
جرج واقعی دیده نمی‌شود.

جرج ماریای عزیزم،

انگار که معجزه‌ای در کار باشد. سریع‌تر از همیشه کار ترجمه لوح‌ها پیش می‌رود. ۳ لوح بیشتر نمانده.

۳ لوح که فکر نکنم کارش به خوبی قبل پیش برود.

سل اینجا غوغا می‌کند.

جرج (م) ماریای عزیزم،

انگار که هیچ معجزه‌ای نیست، تب سل تمام وجودم را فراگرفته.

اما خوشبینم، نه از آن خوبیشینی‌های الکی که همیشه می‌گویی من دارم. یک خوش بینی واقعی. با  
سل خواهم جنگید و معجزه‌ای خواهد آمد و من سلامت‌م را باز خواهم یافت.

ماریا (م) ماریای عزیزم.

کمی ترسیده‌ام. ترسیده‌ام از ندیدن دوباره‌ات. ترسیده‌ام زمانی که این نامه به دستت می‌رسد من از  
دست رفته‌باشم. ترسیده‌ام ترجمه لوح‌ها نیمه‌تمام بماند.

تو را خواهم دید.

تو را خواهم بوسید.

جرج

دکتر گاشا تئوی عزیز. پیش‌آمدی پیش آمده است، مهم‌تر از آن چیزی که تصور کنی. امیدوارم قبل از دیر شدن  
خودت را به اینجا رسانده باشی و در کنارش باشی.

گاشا

انکیدو من آسودم، شیطانی به سراغم آمد. دیو تب سر مرا فرا گرفت.

دیو تب سر مرا فرا گرفت.	جرج (م)
فکر می‌کنم مرگ داره به من نزدیک میشه.	ونسان
من باید خودم رو به حلب برسونم.	ماریا (م)
حرکت می‌کنم، با همین اولین قطار به پاریس می‌رم.	تئو
رفیق من، که با من از بیابان ها و کوه ها گذشتی.	گیلگمش
رفیق من، که با من در همه‌ی سخت‌ها شریک بودی.	
رفیق من، خواب تو تعبیر می‌شود. قسمت، تغییر پذیر نیست.	
یک روز،	جرج (م)
یک روز دومی، هذیان تب خبیث من را اسیر می‌کند.	انکیدو
یک روز سومی	جرج (م)
یک روز چهارمی، افتاده و خوابیدم	انکیدو
یک روز پنجمی، ششمی و هفتمی، هشتمی. نهمی و روز دهمی.	جرج (م)
همانجا افتاده، دردم بیشتر می‌شود.	انکیدو
یک روز یازدهم و دوازدهمی	جرج (م)
از حرارت تب می‌نالم.	انکیدو
من برای مردن هنوز اونقدر ها هم آماده نیستم.	ونسان
تو قرار نیست بمیری.	تئو
تئو. به دکتر گاشه توضیح بده که باید بس کنه. نیازی به این بگیر و ببندی نیست که تو روستا راه انداخته.	ونسان
باید پیداشون کنیم.	تئو
کسی برای پیدا شدن نیست.	ونسان
هست و نسان. خواهش می‌کنم، بگو که هست.	تئو

ونسان	کار خودم بود تتو.
تتو	چه کار اشتباهی.
ونسان	احتمالاً دیگه هیچ وقت اشتباه نمی‌کنم (به سختی سعی می‌کند بخندد)
تتو	نباید اشتباه می‌کردی.
ونسان	نباید
ماری (م)	نباید این همه راه میومدی تا حلب.
جرج (م)	نباید این همه راه میومدی تا حلب.
ماری (م)	من به خاطر تو نیومدم. به خاطر خودم اومدم.
جرج (م)	من به خاطر خودم اومدم.
ماری (م)	ولی به خاطر من خوب شو. به خاطر من برگرد.
جرج (م)	دیشب صفحه آخر رو هم هم ترجمه کردم. همین جاست.
<p>ماری واقعی، عروسک ماری را رها می‌کند. انگار کنترلش را از دست داده باشد.</p>	
ماری	برای من مسخره است. همشون مسخره‌است. یک مشت کاغذ پاره. یک مشت گل به درد نخورن که کاش نبودن که کاش تو اینجا نبودی که کاش الان داشتیم با آرامش زندگی می‌کردیم.
ونسان	رنگ اخرا در کنار حاشورهای قرمز و طلایی و زرد. هر تاش یه خط مستقله. هر دونه گندم انگار یک گندم تنه‌است.
تتو	چه فایده ونسان
ونسان	تتو میای جلوتر
جرج (م)	انکیدو، گیلگمش را می‌خواند
انکیدو	رفیق من، من در میان معرکه کشته نشدم. بایست بدون افتخار بمیرم.
جرج (م)	(از نوشته می‌خواند) گفت و همه جا سکوت شد.



ماری (زیر لب) گفت و همه جا سکوت شد.

گیلگمش انکیدو، تو، ای رفیق جوان، قدرت تو و صدای تو کجا مانده‌اند؟ انکیدوی من کجاست؟ تو قوی بودی چون شیر، تیز بودی چون غزال، چون برادری تو را، تو را، دوست می‌داشتم!

جرج (م) (از نوشته می‌خواند) یک ساعت خاموش بر بالین رفیق خود نشست، و نگاه او بیرون، در دور دست‌ها. سرگردان بود. و نظر به انکیدو فرو دوخت. انکیدو آرام افتاده و خفته بود.

جرج (م) به زمین افتد.

گیلگمش نه! نه! نه!

تتو نه! نه! نه!

ماری نه! نه! نه!

گیلگمش انکیدو، ... اکنون این خواب عمیق چیست، که تو را در آغوش گرفته؟ تو تیره می‌نمایی و دیگر مرا نمی‌شنوی!

گیلگمش، دست بر قلب او می‌مالد، دیگر نمی‌تپد. پس روی رفیق خود را می‌پوشاند.

مانند شیر نری می‌غرد. موهای خود را می‌کند و جامع می‌درد و لباس گرد گرفته عذا می‌پوشد.

ماری (م) به سمت جرج می‌رود. روی او را می‌پوشاند. از این پس راوی به جای جرج (م)، ماری (م) است.

ماریا (م) (از نوشته می‌خواند) همین که نخستین سپیده‌ی صبح درخشید، گیلگمش زاری را از سر گرفت. شش روز و شش شب بر انکیدو، رفیق خود می‌گرید. تا سرخی بامداد هفتمین روز نمایان شد. هنوز او را به خاک نسپرده بود. گیلگمش در روز هفتم رفیق خود را دفن می‌کند و شهر اوروک را ترک می‌گوید.

گیلگمش اگر من بمیرم، مانند انکیدو نخواهم شد؟ درد بر دل من نشست. ترس از مرگ بر من فرود آمد.

رفیقی که دوست دارم، خاک شده، انکیدو، رفیق من، مثل خاک رس شده!

ماری	ذهنم خیلی به هم ریخته است. هیچ کاری نمی‌تونم بکنم.
ریچارد	می‌فهمم. شرایط سختی داری.
ماری	نمی‌فهمی.
ریچارد	از دست دادن جرج واقعا ناگهانی بود.
ماری	نمی‌فهمی.
ریچارد	همه‌ی ما دوسش داشتیم.
ماری	تو این چند شب فقط دارم گیلگمش رو ورق می‌زنم.
ریچارد	من مخالف دفن شدن جرج تو حلبم. می‌شد صحبت کرد که برش گردونن.
ماری	با انتقال لوح‌ها به انگلستان مخالفت شده
ریچارد	من با سالن صحبت کردم. ۲۰ روز اجرا رو انداختم عقب. تبلیغات رو این هفته شروع می‌کنیم.
ماری	من نسخه کامل ترجمه‌ها رو دارم. از قبل از مرگ انکیدو تا شروع سفر گیلگمش و بعدش ... تا آخر
ریچارد	امیدوام تا نهایت ۱۰ روز دیگه بتونی بر اساس متن بازنویسی شده کار رو برای بازمینی آماده کنی.
ماری	من به وقت بیشتری برای تنها بودن نیاز دارم.
ریچارد	آتودی‌های که زدی رو دیدم.
ماری	من به وقت بیشتری برای تنها بودن نیاز دارم.
ریچارد	من مخالف اضافه شدن اون شخصیت‌هام. به نظرم به کار داره آسیب می‌زنه.
ماری	من به وقت بیشتری برای تنها بودن نیاز دارم.
تتو	من باید تمام نقاشی‌های ونسان رو جمع کنم. خیلی زود می‌خوام یک نمایشگاه خیلی بزرگ تو آمستردام بزارم.
دکتر گاشه	من اتاقش و تمام وسایلیش رو جمع کردم. ۷ تا نقاشی هم بود که گذاشتم کنار.
تتو	۷ تا؟
دکتر گاشه	آره ۷ تا.
تتو	حدود ۴۰ روز بود که ونسان برای من هیچ کاری نفرستاده بود. روزهایی که خیلی هم پر کار بوده. تعداد طرح‌ها باید خیلی خیلی بیشتر از این باشن.
دکتر گاشه	آره. ۷ تاست. لای کاغذ پیچیدمشون.

ماری در حال ساختن ماریونت گیگلمش و  
انکیدو است. ماری جملات زیر را می‌خواند و  
همزمان نمایش اجرا می‌شود. چند نفر از سیاه  
پوش ها کمکش می‌کنند.

ماری

گیگلمش به جستجوی راز جاودانگی می‌ورد. به راه سخت می‌رود.

او یک ساعت دوتایی را به پایان رساند، تاریکی غلیظ بود، اثری از روشنایی نبود. آنچه در پشت اوست نمی‌بیند، آنچه در پیش  
اوست نمی‌بیند.

او دو ساعت دوتایی را به پایان رساند، تاریکی غلیظ بود، اثری از روشنایی نبود. آنچه در پشت اوست نمی‌بیند، آنچه در پیش  
اوست نمی‌بیند.

او سه ساعت دوتایی را به پایان رساند، تاریکی غلیظ بود، اثری از روشنایی نبود. آنچه در پشت اوست نمی‌بیند، آنچه در پیش  
اوست نمی‌بیند.

او چهار ساعت دوتایی را به پایان رساند، تاریکی غلیظ بود، اثری از روشنایی نبود. آنچه در پشت اوست نمی‌بیند، آنچه در پیش  
اوست نمی‌بیند.

...

خان‌ها مختلف گیگلمش پشت سر هم اتفاق می‌-  
افتد، هر کدام از الهه‌ها می‌روند و دیگری جای  
دیگری را می‌گیرد.

این صحنه توسط تیم ماری و در لایه ۲ انجام  
می‌شود.

گیگلمش

ای سین، خدای ماه و ای نین‌اوروم خاتون برج زندگی، «زندگی مرا بی‌گزند نگه دارید.»

گژدم‌زن

برای چه هدف نزدیک تر می‌شوی؟

گژدم‌مرد

کیستی؟

گیگلمش

من گیگلمشم. دو سوم من خداست و یک سوم من آدمی است.

من راه دوری را درنوشتم

کوه‌ها و سخره‌ها و دریاها را

گژدم‌زن

برای چه هدف نزدیک تر به ما می‌شوی؟

گیگلمش

رخصت ده تا به کوهستان شوم، پیش اوت ناپیشتم روم. بگذار تا من هم زندگی را به دست بیاورم.

- گژدم      هیچ کس از روزهای پیش از زمان نیامده، که بتواند از این دریا بگذرد. جز شمش پهلوان زورمند.
- شمش      گیلگمش، کجا می‌شتابی، شمش‌ام، زندگی‌یی که تو می‌جویی. نخواهی یافت.
- گیلگمش      من داغِ انکیدو را دارم. بهره‌ی آدمی بدو رسید. اینک از مرگ می‌ترسم. از این رو به دشت شتافته‌ام. رفیق من خاک شده. آن که او را دوست می‌داشتیم، انکیدو، رفیق من، مانند خاک رس این زمین شده. می‌خواهم نزد جد بزرگ خود، نزد اوت ناپیشتیم برم. او بدان رسید که در جرگه‌ی خدایان وارد شود. جستجو کرد و زندگی را یافت. می‌خواهم او را از مرگ و از زندگی ببرم.
- سایتو      گیلگمش زندگی که تو می‌جویی، نخواهی یافت. چون خدایان آدمیان را می‌آفرینند، مرگ را نصیب آدمیان کردند، زندگی را برای خود نگه داشتند.
- گیلگمش      از اینرو گیلگمش، بخور، بنوش، شب و روز شاد باش، تن را در آب صفا بده، در آغوش زنان شاد باش، به شهرت برگرد که آنجا تو شاه ستوده خلق و پهلوانی محبوبی.
- گیلگمش      من از دریاها و آب‌های مرگ به آن طرف خواهم رفت.
- سایتو      گیلگمش، آنجا اورشنی کشتی بان اوت ناپیشتیم را خواهی دید، اگر می‌شود با او به آن طرف برو، از او کمک بگیر. یا بازگرد به اوروک.
- اورشنی      چرا رخان تو این گونه پژمرده؟ چرا پیشانی تو به این تیرگی چین خورده؟ چرا روح تو اینگونه آشفته و قامت تو خم گشته؟ چرا درد در دل تو جای گرفته؟
- گیلگمش      اورشنی، چگونه نزد اوت ناپیشتیم بروم؟ مرا راهنمایی کن!
- اورشنی      به جنگل برو صد و بیست درخت بنواز، سر آنها تیز کن، چنان که هر تیر شصت ارش باشد.
- بیا گیلگمش
- یکی را محکم به کف دریا بکوب. آب‌های مرگ نباید به دستت بخورند.
- دومی را بردار محکم به کف دریا بکوب
- سومی را بگیر، گیلگمش، آن را بکوب.
- چهارمی را گیلگمش، آن را بکوب...
- پنجمی را گیلگمش، آن را بکوب...
- صد و بیستمی را گیلگمش، آن را بکوب...

گیلگمش  
من، گیلگمش، می‌خواهم شیاطین مرگ دروازه‌ی خود را قفل بزنند. با قیر و سنگ تخته کنند.  
می‌خواهم شیاطین مرگ را نابود کنم، تا جشن آن‌ها پایان یابد. اوت ناپیشتیم، زندگی را به من بشناسان!  
تو زندگی را یافته‌یی.

اون ناپیشتیم  
خدایان و مردم هر یک را نصیبی است. پدر و مادر تو را آدمی به وجود آوردند. اگر چه دو سوم تو  
خدایانه است، یک سوم تو آدمی است و تو را سرنوشت آدمیان می‌کشاند. زندگی جاوید بهره‌ی آدمی  
نیست. مرگ وحشت آور است. غایت هر زندگی! آیا خانه را برای ابد می‌سازیم؟ پیمان را برای همیشه  
مهر می‌کنیم؟

چون آفتاب نوزادی را درود می‌فرستد، الهه‌ی سرنوشت، نصیب آدمی را معین می‌کند. روزهای زندگی  
را معین می‌کنند اما روزهای مرگ را نمی‌شمرند. تو برای اندکی زندگی می‌کنی و برای همیشه خواهی  
مرد.

گیلگمش  
تو به من می‌مانی. چگونه در جرگه‌ی خدایان داخل شدی؟

اون ناپیشتیم  
برای تو و برای هیچ کس راهی نیست.

ماری (م)  
و گیلگمش، خسته و نومید بر اوروک شد، تا گورستانی بجوید. گورستان خویش را.

تتو  
حمایت از این نقاشی‌ها وظیفه دولت هلنده. آثار وینست بزرگترین گنجینه‌ی تاریخ این کشور می‌شن.

توماس  
تتو، دوست من، برای تو این میزان فشار عصبی خوب نیست.

تتو  
من دارم در رابطه با یک موضوع خیلی مهمی با تو حرف می‌زنم.

توماس  
چرا فکر می‌کنی سلامت تو در این شرایط اهمیت کمتری داره؟

تتو  
خیلی زمان نمیبیره که آمستردام باید میلیون‌ها دلار پول پرداخت کنه که شاید بشه همه‌ی نقاشی‌های  
ونسان رو جمع آوری کرد. زمانی که خیلی از این نقاشی‌ها دیگه از بین رفته. ما باید ونسان رو برای  
همیشه جاودانه کنیم.

توماس  
الان اگر یک نفر سومی اینجا باشه فکر می‌کنه تو یه کارشناس هنری پیشرویی و من یک سرمایه‌دار  
که هیچی از هنر حالیم نیست. کی اولین بار توجه همه رو به سمت هنر امپرسیونیسم‌ها جلب کرد؟  
کی از آثارشون حمایت کرد؟ کی بیشترین حمایت رو از «مونه» کرد؟ چرا طوری رفتار می‌کنی انگار  
من هیچی نمی‌فهمم.

تتو  
من دارم از یک سبک جدیدتر حرف می‌زنم. از ترکیب‌های زلال تر رنگ. از انعکاس لحظه‌ای نور.  
طوری که هیچ وقت بیشتر نبوده.

توماس  
پیش تر از کی؟

- تتو پیش تر از ونسان ون گوگ.
- توماس ولی ونسان یک اشتباهه. یک اشتباه بزرگ سر راه امپرسیونیسم. یک اشتباه بزرگ فراموش شده. و اصلا مهم نیست تو چه قدر تلاش می کنی، این اشتباه نیازی به یادآوری نداره.
- تتو تو نمی فهمی.
- توماس اینجا هلنده. آمستردام. پر از هنرمندهایی که هیچ کس نمی فهمه شون. فقط با یک تفاوت کوچیک با ونسان، اینکه هیچ کدوم از اون ها برادر تو نیستن.
- تتو صحبت از برادر من نیست. صحبت از شاهکارهایی که هیچ وقت، هیچ کس قبل از این خلق نکرده.
- کجا می ری؟
- دارم با تو حرف می زنم.
- می شنوی صدای من رو.
- می شنوی صدا من رو؟
- دارم با توی لعتی حرف می زنم... تو فکر کردی کی هستی؟ هان؟
- وایسا اینجا و گوش بده.. با توام لعنتی...
- ریچارد میشه به من هم بگید چه اتفاقی افتاده؟
- ماری اتفاقی خاصی نیست.
- ریچارد داری راجع به چی حرف می زنی؟ شاید برای تو خاص و مهم نیست ولی برای اعتبار من اتفاق مهمیه.
- پوستره های اجرا توی همه ی شهر پخش شدن.
- ماری اتفاقی نیوفتاده، ما به موقع آماده اجرا میشیم.
- ریچارد با این حجم از تغییر؟
- ماری تغییر زیادی نیست. چندتا شخصیت برای صحنه های پایانی اضافه شدن.
- ریچارد چندتا؟ ماری تو ۱۰ تا شخصیت کاملن بی ربط به ونسان اضافه کردی. من هیچ کدوم از این صحنه ها رو نمی فهمم. من یک کار دیگه ای رو خوندم، با اجرای یک کار دیگه ای موافقت کردم. گیلگمش و انکیدو چه ارتباطی دارن به ونگوگ؟
- ماری این لوحها مهم ترین حماسه ی تاریخ بشری ان. باید دیده بشن.

ریچارد من شرایط روحی تو رو درک می‌کنم. ولی زحمت‌های جرج چاپ میشه. دیده میشه. نیازی نبود این کار رو با اجرامون بکنی.

ماری مخالفت کردن. گفتن احتمالا جرج تحت هذیان تب سل بوده. می‌گن احتمالا متن دقیق نیست. چیزی شبیه به یک داستان مدرنه. تمام لوح‌های میخی باید بازخوانی بشه.

ریچارد بازخوانی میشه و می‌فهمن که درسته.

ماری جرج ۳ هزار کیلومتر راه رو نرفته که هرچی دلش می‌خواد رو روی کاغذ بنویسه.

ریچارد یک کم بهشون زمان بده.

ماری زمان جرج رو زنده نمی‌کنه.

ریچارد دیوونه بازی‌ها تو زنده‌اش می‌کنه؟

ماری جورج رو شاید نه، ولی انکیدو رو زنده می‌کنه...

ریچارد ماری بس کن

ماری به من وقت بده. هزار صحنه‌ها را کامل ببینی.

گیلگمش روح انکیدو رو فراخوانید، به من بگوئید! چگونه میتوانم سایه‌ی انکیدو را ببینیم! می‌خواهم سرنوشت مردگان را از او بپرسم.

کاهن باید با جامه‌های چرگین بیایی

گیلگمش اینگونه‌ام

کاهن باید عطر نغز بر خویش نیندازی

گیلگمش اینگونه‌ام

کاهن باید گرز را در دست نگیری

گیلگمش اینگونه می‌کنم

کاهن باید کفش بر پای نپوشی، نرم نرم گام برداری، زنی که دوست داری نبوسی

گیلگمش اینگونه‌ام





تتو	من هیچ کاری نتونستم بکنم ونسان.
ونسان	هیچ کس هیچ کاری نمی‌تونه انجام بده
تتو	با من حرف بزن،
ونسان	نمی‌تونم. نمی‌تونم چیزی بگم. تو تحمل‌اش رو نداری. دیوونه می‌شی اگر باهات حرف بزنم.
تتو	من دیوونه شدم. از روز مرگ تو ۶ ماه بیشتره که می‌گذره و من ۶ ماه بیشتره که دیوونه شدم.
	با من حرف بزن برادر.
	<i>ونسان ناپدید می‌شود. یوهانا ونسان کوچک را در آغوش دارد.</i>
یوهانا	تتو، باید برگردیم خونه
تتو	من باید پیش ونسان بمونم
یوهانا	ونسانی نیست دیگه
تتو	ونسان هست
یوهانا	داری خودت رو نابودی می‌کنی تتو
تتو	همه چیز نابود شده. همه چیز. تو هم بهتره من رو تنها بزاری
یوهانا	یعنی اگر یک درصد خدایی اون بالا هست. که نیست.
	یعنی اگر یک درصد ونسان الان صدای ما رو می‌شنوه، که نمیشنوه.
	می‌خوام بدونم: می‌خوام بدونی ونسان که فقط تمام زندگیت برای ما درد نبود. حتی مردنت هم درد بود. حتی مردنت هم برای ما درده. ونسان این درد کی تموم میشه؟
تتو	بس کن یوهانا. بس کن. من و ونسان رو بهتره که تنها بزاری.
یوهانا	من و ونسان (به بچه‌ای که در بقل دارد اشاره می‌کند) این همه راه از پاریس نیومدیم اینجا که تورو تنها بزاریم. انقدر می‌مونیم تا با هم برگردیم.
تتو	هیچ برگشتنی نیست.
	<i>ریچارد شروع به پاره کردن نمایشنامه می‌کند.</i>
ریچارد	فکر می‌کنم ۶ ماه از عمرم رو ریختم دور. فکر می‌کنم هیچ‌وقت هیچ اجرایی رو با تو شروع نکردم. الان جمع‌اش کنم بهتر از اینکه که این مسخره بازی تا ابد ادامه پیدا کنه

ماری	ولی این کار باید اجرا بشه. همه باید ببینن این کار رو.
ریچارد	بس کن ماری
ماری	بس نمی‌کنم. این اجرای منه. اجرای ونسان. انکیدو. اجرای جرج.
	تو حق نداری تنهایی بزنی زیر همه چیز.
ریچارد	فکر می‌کنم به اندازه کافی بحث کردیم. و الان وقت تموم کردنشه.
ماری	مهم نیست تو چه غلطی می‌کنی. من ادامه می‌دم کار رو
ریچارد	نمایش تعطیله. ما هیچ اجرایی روی صحنه نخواهیم رفت.
ماری	کسی لازم نیست بره.
	من ادامه‌اش می‌دم.
	سیاه پوش ها شروع به ترک صحنه می‌کنند.
	دلیلی برای رفتن نیست.
	نخ های تئو رها می‌شود و تئو بر زمین می‌افتد.
	نخ های گیلگمش رها می‌شود و به زمین می‌افتد.
	همه ی سیاه پوش ها صحنه را ترک می‌کنند. در صحنه فقط ماری است که نخ های عروسک ماری را به دست گرفته است. عروسک ماری از روی نوشته آخرین صفحات گیلگمش را می‌خواند و کتاب را می‌بندد.
ماری	گیلگمش تنها بر اوروگ شد.
	یک شب اولی گریست.
	یک شب دومی به درون خویشتن شد.
	یک شب سومی گریست.
	یک شب چهارمی به درون خویشتن شد.
	یک شب پنجمی گریست.

یک شب ششمی به درون خویشان شد.

یک شب هفتمی گریست.

سحر بر زمین افتاد، تا بخسبد.

و مرگ او را در تالار درخنده‌ی قصر وی در آغوش کشید.